مختار نامه عطار نشابوری باب سی و شنیم: در صفت چشم و ابروی باب معشوق

#### . فهرست مطالب

۵	شاره ۱: هرروز سرزلف تو کاری نهدم
۶	ثاره ۲: لعلت به صواب بیچ کس دم نزند
Y	شاره ۲: چشم سیت که قشهٔ آ فاق است
٨	ثاره ۴: هر دم به حیل زخم دکر سانم زن
9	شاره۵: هم زلف تواز برون دل در ناب است
1.	شاره عو: در عثق تو عقل و موش مینتوان داشت
11	ثهاره ۷: تا ابروی طاق تو کاندار افتاد
١٢	ثماره ۸: در دی که زتوبه حاصلم میآید
١٣	شاره ۹: تاغمزهٔ چشم رهزنت راهم زد

14	شاره ۱۰: چون خط <i>یر خت ہست ر</i> وان چندینی
10	شاره ۱۱: زلف توبه بهم در او قباده عجب است
1,5	ثاره ۱۲: چشم خوش بوکه مذهب عبر داشت
1	شاره ۱۳: از زلف منکن بر سکنت میشرسم
14	ثماره ۱۴: کر عفوکنی به لطف جرمی که مراست
19	شاره ۱۵: از زل <i>ف</i> تو دل چو در عقامین افتاد
۲۰	ثماره ۱۶: خطّت دام است و خالت او را دانه است
71	شاره ۱۷: گفتم:خط مشکین توبرماه خطاست
77	ثهاره ۱۸: گفتم: «کس را روی تو و موی تو نبیت
77	شاره ۱۹: حون غمزة تو جادویی آغاز نهد

### شاره ۱: هرروز سرزلف تو کاری نهدم

شاره ۲: لعلت به صواب میچ کس دم نزند

لعلت به صواب سیچ کس دم نزند رای سگری بابه عالم نزند

# شاره ۳: چشم سیت که قلبهٔ آ فاق است

چشم سیت که فتیهٔ آفاق است جانم زمیان جان بدو مثاق است وابروی توریخت آب رویم برخاک کابروی توپیوسته به نوبی طاق است شاره ۴: هردم به حیل زخم دکر سانم زن

دل خودبردی بیاوبر جانم زن

هردم به حیل زخم دکر سانم زن وزنرکس مت تیرمرگانم زن تىرىژە چۈن كشەپاى در رويم

### شاره ۵: هم زلف تواز برون دل در تاب است

ہم زلف تواز برون دل در تاب است ہم خط تواز چشمہ ٔ دل سیراب است وان نرکس نیم مت شوریدہ ٔ تو گر بادہ نخور دست چراپر خواب است

### شاره ع: در عثق تو عقل و موش میتوان داشت

در عثق تو عقل و بهوش مینتوان داشت مان مست و زبان خموش مینتوان داشت عقل من دلىوخة راچثم رميد كزچثم توعقل كوش مينتوان داشت

### شاره ۷: تا ابروی طاق تو کاندار افتاد

تا ابروی طاق تو کاندار افتاد سیرمژه جفت او سنراوار افتاد

در من نکر وکره برابروی مزن کز ابرویت کره برین کارافتاد

ثماره ۸: دردی که زنوبه حاصلم میآید

دردی که زتوبه حاصلم میآید دور از رویت دل کسلم میآید

تىيەمژە از كان ابرو آخر چنداندازى كەبر دلم مىآيد

### شاره ۹: تاغمزهٔ چشم رهزنت راهم زد

تاغمزه ٔ چثم رهزنت راهم زد صد تیر جفابر دل اگآهم زد بس سُکدل و سُکرت میمینم بشاب که سُک وسیم را خواهم زد

### شاره ۱۰: حون خطر رخت مست روان چندینی

چون خطر رخت مت روان چندینی تا چند کنی قصد به جان چندینی ابروی توبر من که کانی شدهم از بهرچه میشد کان چندینی شاره ۱۱: زلف توبه هم در او فتاده عجب است

زلف توبه مم دراو قاده عجب است گه سرکش و گاه سرنهاده عجب است

عانا! مره من است در آب مدام تیر مره م<sup>\*</sup> تو آب داده عجب است!

شاره ۱۲: چشم خوش توکه مذہب عبر داشت

چشم نوش توکه مذہب عبر داشت بس ثور که هر مثره ٔ او درسر داشت تیرو مژات کرچه بهم میانت امام ه ٔ تومزه ٔ دیکر داشت شاره ۱۳: از زلف سکن بر شکنت میترسم

از زلف من میخواهم که راه کسیرم در پیش از نمزه ٔ چشم رهزنت میترسم من میخواهم که راه کسیرم در پیش

## شاره ۱۴: کر عفوکنی به لطف جر می که مراست

کر عفوکنی به لطف جرمی که مراست باقد توراست است هرچنر که بست با ابرویت بیچ نمیآید راست

### شماره ۱۵: از زلف تو دل حو در عقامین افتاد

از زلف تو دل چو در عقامین افتاد تعدش ہمہ از نرکس تو عین افتاد

وآخر حجرالاسودخالت چوبدید از ابرویت به قاب قوسین اقاد

### شاره ۱۶: خطّت دام است و خالت او را دانه است

خطّت دام است و خالت اورا دانه است بارتان چشم بیارترا در زلف چوزنجیرتوبس دیوانه است

# ثماره ۱۷: گفتم:خط متلین توبر ماه خطاست

كفتم :خط منكين توبرماه خطاست كفتا: به خطامتك زمن بايد خواست

ا گفتم که زه این کان ابروکه تراست! گفتاکه چنین کان به زه ناید راست

# شاره ۱۸: گفتم: «کس را روی تو و موی تونیت

چشمش به زبان حال گفتا: «از تبیر گمریز که این کمان به بازوی تونیست»

کفتم: «کس را روی تو و موی تونیت تسیر مژه و کان ابروی تونیت»

### شاره ۱۹: حون غمزهٔ تو حادویی آغاز نهد

چون غمزه ٔ تو جادویی آغاز نهد کمکن نبود که بیج غاز جهد بر هم زدهای همه جهان در نفسی آخر که جهان به دست تو باز دمه

### شاره ۲۰: دایم گهروصل تومیجویم باز

دایم گهروصل تومیجویم باز وز هجرتورخ به اثنک میثویم باز تانرکس مت نیم خوابت دیدم هم متم و هم زخواب میکویم باز